

خادم | هشتادوپنجمین شماره فصلنامه «مترجم»، با تصویری از موسی اسوار بر جلد، منتشر شد.

موسی اسوار مترجم، ویراستار و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که تاکنون آثاری از شاعران، نویسندگان و متفکران جهان عرب، از جمله نزار قبانی، محمود درویش، غسان کنفانی، سید موسی صدر و جبران خلیل جبران، را به فارسی برگردانده است. در این شماره فصلنامه «مترجم»، گفت‌وگویی با موسی اسوار منتشر شده است با عنوان «متن نه باید بوی ترجمه بدهد، نه بوی ویرایش».

گفت‌وگو با پیر لوکوک (مترجم «شاهنامه» به زبان فرانسوی)، «چگونه پای داستایفسکی به ایران باز شد؟»، نقد ترجمه کتاب «فردریش نیچه: زندگی‌نامه ای فلسفی»، «مواجهه ایرانیان با شکسپیر»، «درس‌هایی در ترجمه» و «ترجمه در عصر هوش مصنوعی» هم از مطالبی است که در این شماره منتشر شده است. آنچه در ادامه می‌آید برشی است از «چگونه پای داستایفسکی به ایران باز شد؟» به قلم مرتضی سیدی نژاد:

«در سال‌های پس‌از مشروطه بود که از طریق ترجمه داستان‌های تولستوی، آن‌هم با ترجمه از ترکی به فارسی، نخستین برخورد‌ها با ادبیات روس اتفاق افتاد، اما باید سالیان بیشتری سپری می‌شد تا زبان فارسی داستایفسکی را هم کشف کند. یکی از دلایل این تأخیر را باید نظرهاک منفی گرایش چپ و حزب‌نوده نسبت به داستایفسکی دانست. ابراهیم گلستان روایتی از آن سال‌ها دارد که نشان‌ده‌ای از طرزفکر غالب چپ درباره داستایفسکی است: «همان سال ۲۶ بود که می‌خواستیم داستایوسکی را بخوانیم و احسان طبری مرا بر حذر داشت. می‌گفت: 'نخوان که منحرف می‌شوی'، غافل که نخواندن خودش منحرف شدن است. حتی به خانم مریم فیروز، که یک 'برادران کارامازوف' خیلی خوش‌چاپ و مصور را به عنوان عیدی به من داده بود، دعوا کرد که این کتاب را چرا به من داده است.»

«بخاره‌ی تابستانی به بازار آمد جشن‌نامه‌ای برای حورا یآوری»

صدو شصت و دومین شماره مجله «بخارا»، با تصویری از حورا یآوری بر روی جلد، در ۵۴۴ صفحه منتشر شد. حورا یآوری نویسنده، منتقد ادبی و مترجم ایرانی است. او مسئول بخش ادبیات دانشنامه «ایرانیکا»، مستقر در دانشگاه کلمبیا، و مشاور احسان یارشاطر در هیئت ویراستاری این دانشنامه است. آثار یآوری عمدتاً بر حول محور ادبیات و روان‌کاوی می‌گردد. از کتاب‌های منتشرشده از او می‌توان به «روان‌کاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان، از بهرام‌گور تا راوی 'بوف کور'»، «زندگی در آینه (گفتارهایی در نقد ادبی)» و «داستان فارسی و سرگذشت مدرنیته در ایران (گفتارهایی در نقد ادبی)» اشاره کرد.

این شماره مجله «بخارا» دربردارنده نوشتارها و گفتارهایی است از محمدرضا شفیعی کدکنی، حسن انوری، ژاله آموزگار، سجاد آیدنلو، سیدمصطفی محقق داماد، رضا رضازاده لنگرودی، بهاءالدین خرمشاهی، آیدین آغداشلو، میلاد عظیمی، مجید سلیمانی، عبدالحسین آذرنگ، صدف محسنی، گلنار گلناریان، ناصرالدین پروین، هاشم رجب‌زاده، همایون کاتوزیان، محمد حسین دانایی، سعید رضوانی، زینب پیوسنی، ابودر ابراهیمی ترکمان، محمدجواد جدی، حسین کمالی، شهاب دهباشی، حامد پورنصیبان، عمادالدین شیخ‌الحکمایی، علیرضا زمانی، رسول جعفریان، سیروس علی‌نژاد، ایرج پارس‌ی‌نژاد، بیژن مومیوند، سارا بهبهانی، سهیلا ایمان‌خواه، مسعود عرفانیان، و احمد یارمحمدلو.

آنچه در ادامه می‌آید برشی از یادداشت «شاهنامه 'وامر سیاسی'» به قلم ژاله آموزگار است؛ «وقتی این یادداشت کوتاه را فراهم می‌کردم، در این فکر بودم که هزار سال پیش، زمانی که فردوسی بزرگوار ما پس از سی سال تلاش سرباش 'شاهنامه' را به پایان برد و به جای حق‌شناسی مورد بی‌مهری و پیمان شکنی زمامداران قرار گرفت، آیا می‌توانست تصور کند که پس از هزار سال آن چنان قدرش شناخته می‌شود که در روزی که به نام او رقم زده شده است، در گوشه وکنار سرزمینی

که پهلوان شاهنامه‌اش برای بقای آن جنگیده است، فرزندان برومندش که هویت و زبان‌شان را مدیون او هستند چنین مشتاقانه گرد هم می‌آیند، به یک روز بسنده نمی‌کنند و ماه اردیبهشت را به یاداوگرامی می‌دارند. کاش می‌دانست! در آن صورت، کمتر رنج می‌برد و تلخی کام او با شهد این عشق‌ها شیرین می‌شد.»

زین‌تقدیر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

- ناوبراسته**
- همیشه در این فصل از سال، دسته‌بی از این نوع پرندگان به این منطقه مهاجرت می‌کنند.**
- ویراسته**
- همیشه در این فصل از سال، دسته‌ای از این نوع پرندگان به این منطقه مهاجرت می‌کنند.**
- نکته**
- «ی‌نکره‌یابی، وحدت پس از مه» بیان حرکت و غیرملفوظ به‌ای، تبدیل می‌شود.**

#زین-تقدیر فارسی

نوی آرام بخش حسین را با گوش جان‌ می‌شنوی که «آرام باش، خواهرم! صبوری کن. تمام دلم! مرگ سرنوشت محتوم اهل زمین است. حتی آسمانیان هم می‌میرند. بقا و قرار فقط از آن خداست و جز خدا قرار نیست کسی زنده بماند. اوست که می‌آفریند، می‌میراند و دوباره زنده می‌کند، حیات می‌بخشد و بر می‌انگیزد. جد من که از من برتر بود زندگی را بدرود گفت، پدرم که از من بهتر بود با دنیا وداع

مدخل

کم‌توجهی به زنان کربلا و بانوان دفاع مقدس در ادبیات فارسی

«زینب(س) اسیری رفت و ما بر جای بودیم»*



مرثی کوردی دیاج

کجاسراغی می‌شود گرفت؟ البته، به‌ویژه در سال‌های اخیر، این زنان موضوع سرگذشت‌نامه‌های بسیاری بوده‌اند که اغلب هم مقبول افتاده‌اند. ولی درباره ایشان اثری ادبی هم خلق کرده‌اند که در لفظ و معنا مطبوع باشد؟

• درباره زنان کربلا آنچه در ادبیات فارسی– اغلب در صورت نظم– هست، بیشتر، به پس‌از عاشورا اختصاص دارد. البته این درست است که اوج قصه این زنان از اینجا به بعد است، اما ایشان پیشینه‌ای هم داشته‌اند که گاه حتی بیشتر به کار خلق اثر ادبی می‌آید. آنچه میان زینب(س) و حسین(ع) بوده است و پیوند عاشقانه رباب و اباعبدالله در سال‌های زندگی مشترک ایشان دو نمونه‌اند. (خوشبختانه، سیدمهدی شجاعی از موضوع نخست غافل نبوده و آن را دستمایه نگارش «آفتاب در حجاب» کرده است.) باری، حتی از سرگذشت این زنان پس‌از عاشورا هم در ادبیات فارسی چندان بازتابی نمی‌یابیم. تنها واکنش‌های رباب، از جمله مرثیه خوانی‌های او برای امام، را در نظر بیاورید و ببینید که چه مصالحی برای ساخت یک اثر ادبی زیبا فراهم می‌آورد.

از بانوان جنگ هم در دنیای ادبیات فارسی چیزی دستگیرمان نمی‌شود، نه از زمانی که در نبرد بوده‌اند و نه حتی در دوران پس‌از جنگ؛ سرگذشت ایشان و آنچه برخی‌شان را برانگیخته است تا به جبهه‌ها بروند پیشکش! اما اینجا نمونه بسیار است، کافی است به معدود کتاب‌هایی که تعدادی از

این بانوان نوشته‌اند و– پیش از آن– آثاری که دیگران درباره ایشان پدید آورده‌اند نگاهی بیندازید. آنچه آن اسیران پیش‌گفته دیده‌اند، از جمله چیزهایی که معصومه آباد در «من زنده‌ام» روایت کرده است یا خاطرات شفاهی خدیجه میرشکار در قالب «تا نیمه راه»، برای آفریدن ده‌ها اثر ادبی مواذ آماده دارد. بی‌گمان، از سرگذشت این زنان پس‌از پایان جنگ هم شعرها می‌توان سرود و داستان‌ها می‌شود

گفت که در نوع خود جایگاهی بلند داشته باشند.

• این غیاب چه دلایلی دارد؟ یک دلیل حتما این است که آدمش نیست. اما این دلیل نه کافی است و نه حتی بسیار مؤثر، به‌گمان من، دلیل اصلی این است که این زنان و بانوان را کافی نمی‌دانند یا بسنده نمی‌یابند. این هم، خود، دلایلی دارد که یکی از آن‌ها خودداری خواسته‌ها به فرموده از پرداختن به این نوع انسانی

است. روشن است که در فرهنگ ما– گاه به حق و گاه تنگ‌نظرانه– از گفتن و نوشتن برخی مسائل منع کرده‌اند، و همین امر– خوب یا پاید– باعث شده است در ادبیات فارسی چنان‌که باید و شاید به این زنان و بانوان نپردازند. این، بی‌تردید، زخمی است بر پیکر ادبیات ما که توان و جان‌ش را می‌کاهد. مبادا که تاوان این خون تا قیامت بر بماند!

* مصراع‌ی است از علی‌معلم دامغانی.

طبل k23

عزاداری عاشورا کرده بود و فقط یک سال دیگر داشت تا دهل سال‌های مطربی را پاره کند و بپردازد توی تنور! از نذرش فقط عاشورای همین امسال مانده بود و این را نه خاله صغری که زنش بود می‌دانست، نه هیچ‌کس دیگر؛ فقط طبل k23 می‌دانست که ساعت ۱۱:۰۲ دقیقه خودش را در سرازیری اول عبا...آباد زد به تیزی باربند و پاره کرد تا اسماعیل حاج ابراهیم، یک ربع بعد، نفس‌نفس... در خانه اکبر مراد را بکوبد که «وردار دهل‌ت رو، عمو اکبر! بجنب که دسته بی‌صداراه افتاده!»

عاشورای ۱۳۸۸



عبدالجواد جودی خراسانی

ز آن لعل لب تلاوت قرآن به نوک نی
از خاطر م به حق پیمبر نمی‌رود
بزم یزید و تش‌ت ز ز و چوب خیزران
از یاد ما به حضرت داور نمی‌رود
جودی ز یاد آن لب خشکیده ات شها
گر در جنان رود لب کوثر نمی‌رود

از روی تربت تو که دارالشفای اوست
سوی حجاز عابد اطهر نمی‌رود
سوز گلی خشک تو اندر لب فرات
ما را ز یاد تا لب کوثر نمی‌رود
پهلوی چاک خورده ات از نیزه سنان
ما را ز یاد تا صف محشر نمی‌رود
تا گوشه لحد شومم جا ز خاطر م
کنج تنور خولی کافر نمی‌رود

رقم من و هوای تو از سر نمی‌رود
داغ غمت ز سینه خواهر نمی‌رود
برخیز تا رویم برادر که خواهرت
تنها به سوی روضه مادر نمی‌رود
گر بی‌تو زینب تو کند جای در وطن
از خجلتش به نزد پیمبر نمی‌رود
خواهم بزم عیال تو را در وطن ولی
لیلا ز روی مرقد اکبر نمی‌رود

میراث خراسان

«تنهایی یک‌دونده استقامت»، از مجموعه داستان‌های مهم ادبیات انگلستان، منتشر شد

دویدن، ایستادن، عصیان

آن‌ها افرادی سرخورده از جامعه سنتی بریتانیا بودند که در روزگار سخت پس از پایان جنگ جهانی دوم زندگی می‌کردند. سه سال پس از انتشار این مجموعه داستان، یعنی در سال ۱۹۶۲، تونی ریچاردسون، کارگردان سینما و تأثیر برنده اسکار، براساس آن فیلمی ساخت که فیلم‌نامه‌اش را خود آلن سیلیتو نوشته بود، فیلمی که مورد توجه و تحسین هم قرار گرفت.

نشر «اموت» این کتاب را به تاژی و با ترجمه کیهان بهمنی منتشر کرده است.

استفاده کند. آلن سیلیتو، که از گروه نویسندگان معروف به «مردان جوان خشمگین» بود، این داستان را، که یکی از داستان‌های مجموعه داستانی به همین نام است، در سال ۱۹۵۹ منتشر کرد که در همان سال برنده جایزه هائورزند شد.

«مردان جوان خشمگین» گروهی از نمایشنامه نویسان و رمان‌نویسان بریتانیایی بودند. عمدتاً متعلق به طبقه کارگر، که در دهه ۵۰ میلادی اسم و رسمی به هم زدند و توجهات را به خود جلب کردند.

با این همه، در یک مسابقه میان مرکز بازپروری با مدرسه‌ای دولتی و معتبر، اسمیت، در حال دویدن، گذشته و زندگی و ظلم‌هایی را که به او شده در سر مرور می‌کند و در کنشی عصیان‌گانه، با یکتد و از دیگر دونده‌ها پیش است، کمی مانده به خط پایان، می‌ایستد و نمی‌گذارد سیستم از او به عنوان ابزاری برای تبلیغ کارایی خود

خادم

دویدن، به‌مثابه راهکاری برای فرار از موقعیت خود در زندگی وادابارها و تیرگی‌های آن، حربه‌ای است که

معرفی کتاب

روی اسمیت از آن بهره می‌برد، جوان فقیری از طبقه پایین جامعه انگلستان دهه ۵۰ میلادی که در یک مرکز بازپروری زندگی می‌کند. او، که به دلیل دزدیدن نان به گذراندن دوره‌ای در مرکز بازپروری جوانان به‌رکار محکوم می‌شود، دویدن را راه گریزی برای وضعیت زیستی و روانی خود می‌داند.

در پشت جلد کتاب آمده است: «از 'تنهایی یک‌دونده استقامت' تا 'عمو ارنست' و 'زوال و سقوط فرانکی بولر'، تمامی داستان‌های آلن سیلیتو یک درون‌مایه راه‌معرض‌نمایش می‌گذارند: تنهایی بشر در جهان امروز. راسکولنیکوف‌های بی‌گناه داستان‌های سیلیتو در انگلستان پس از جنگ جهانی دوم دنیای تاریک، خشن و هراس‌انگیزی را تجربه می‌کنند که در آن ارتباطات انسانی تا حد زیادی نابود شده است و تهدید ناشناخته بیشتری در گوشه وکنار جامعه به کمین نشسته است. شاید بتوان جهان این اثر داستانی را نتیجه همان 'تربیت اروپایی' (رومن‌گاری) دانست.»

«تنهایی یک‌دونده استقامت»، نوشته آلن سیلیتو، ترجمه کیهان بهمنی، نشر اموت، ۲۲۶ صفحه، ۱۹۹ هزار تومان.